

گفت و گو با مجتبی کرم پور، کارگردان فیلم سرنوشت

سرنوشت ساز

فیلم سرنوشت، از فیلم‌های راه یافته به جشنواره رشد و برگزیده «مسابقات نوجوان سالم» در کشور، داستانی است در مورد فردی که برای رفع نیاز مالی خود تصمیم می‌گیرد، پول‌های امامزاده را سرقت کند.

نکته قابل تحسین این فیلم شاید داستان غیرخطی آن و تضاد موجود بین محیط امامزاده و نیت بازیگرانش باشد.

به هر حال، این مصاحبه با کارگردان این اثر و برای شناخت بیشتر دانش‌آموزانی انجام گرفت که به جز خواب، کارهای دیگری هم برای گذران عمرشان دارند.

مجتبی کرم پور، فرد حاضر در هر دو عکس روبه‌رو، بنا به قرعه روزگار در سال ۱۳۷۶ در همدان متولد شد و...

(الف) از سال ۱۳۸۷، مثل همه هم‌سن و سالانش به زندگی عادی ادامه داد: درس خواند، کلاس شنا و زبان رفت. بعد هم در کنکور شرکت می‌کند، قبول می‌شود، زن می‌گیرد، بچه‌دار می‌شود و طبیعتاً بچه‌اش هم مانند همه هم‌سن و سالانش به زندگی عادی خود می‌پردازد.

(ب) از سال ۱۳۸۷ قید درس خواندن را زد. قید تمام چیزهای دیگر را هم زد. یک رفیق ناباب یافت و به زندگی با رفیق ناباب خود پرداخت.

(ج) از سال ۱۳۸۷ به دنبال هنر رفت. مقداری فیلم معمولی و فیلم مستند و از این چیزها ساخت، جایزه برد و جوگیر شد. همان اول راه پشتکارش را کنار گذاشت و تنها از زندگی عادی خود ماند.

(د) حالت آرمانی گزینه «ج» را با پایانی کاملاً شاد و امیدوارکننده را رقم زد.

من از سالی که وارد رشته انسانی شدم، دارم کتاب‌های هنر رو هم می‌خونم.

■ سخت نیست؟

چرا خوب، زندگی عادی نیست، اما مگه می‌شه درس نخوند؟ اگه کسی با علم و تجربه در زمینه کاری که داره انجام می‌ده، آشنا نباشه، همون اول ترمز می‌گیره.

■ کی از هنر و علاقه‌ات مایه گذاشتی تا به درست لطمه نخوره؟
یه جایی دوره فیلم‌سازی می‌دیدم که ۱۵ جلسه بود.

دو جلسه آخرش رو به خاطر درس‌هام نتونستم شرکت کنم و مدرکش رو هم نگرفتم.

برای این فیلم آخرم که می‌ساختم، به‌خاطر اینکه مدرکی نداشتم، از من حمایت نشد. اما فرق من با سایر سینماگرهای آن دوره فقط دو جلسه بود!

■ چه کسانی ازت حمایت می‌کردند؟ حمایت روحی و مالی.
خب اولین محیطی که آدم توش قرار می‌گیره، خانواده است. از نظر مالی هم تکیه‌ام رو پس‌اندازم بود.

■ برای بچه محل‌هایت هم، کلاس می‌ذاری؟

بستگی داره. اگر قرار باشه برای مخاطب عام حرف بزنی، پس مخاطب خاص و سینمای خاص رو باید بذاری کنار.

■ سینمای خاص یعنی چی؟ مگه قرار نیست روی عموم مردم تأثیر بذاری؟ راستی اصلاً جور دیگه‌ای مگه نمی‌شه روی مردم تأثیر گذاشت؟

مثلاً مگه یه رئیس جمهور تأثیرگذار نیست؟ یا یه کارمند، یا حتی یه آدم خیلی خیلی ساده؟

من به هنر علاقه درونی دارم. درون من وقتی که بی‌کار باشه، نویسه یا بازی نکنه یا کارگردانی نکنه، مریضه. آرام و قرار نداره. هر کسی باید درون خودش رو بشناسه. باید بره دنبال اون چیزی که توش استعداد داره. فرقی نمی‌کنه که شغل آزاد داشته باشه یا مدیر باشه یا هرچی.

■ پس در کنکور هنر شرکت می‌کنی. اما چه طوری؟ تو که الان دانش‌آموز رشته ادبیات و علوم انسانی هستی؟

■ آقای مجتبی کرم پور، بالا را با گزینه مناسب پر کنید. شما حتی حق اضافه کردن گزینه هم دارید، بی‌تعارف!

خب من از پنجم دبستان، یعنی از سال ۱۳۸۷ به هنر علاقه‌مند شدم و از همون موقع نیازهایی رو احساس می‌کردم که با نیازهای بقیه دوستانم فرق می‌کرد. اونا همیشه دنبال بازی و... بودن، اما من دوست داشتم بنویسم، بخونم و مردم رو نگاه کنم.

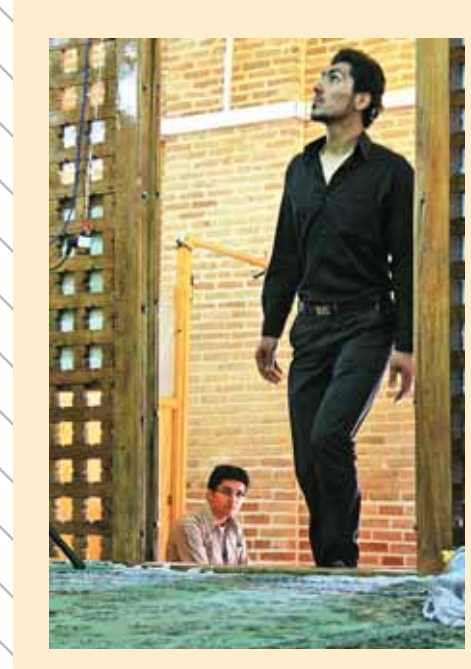
■ که چی بشه؟

جامعه‌شناسی می‌گه: ما یه فرهنگ واقعی داریم؛ یه فرهنگ آرمانی. تأثیری که رسانه می‌تونه روی نگاه مردم بذاره، اصلاً قابل انکار نیست.

■ تا اینجا گفتی که دوست داری مردم رو نگاه کنی و روشن‌تر تأثیر بذاری. چرا یکم ساده‌تر قضیه رو نمی‌بینی؟ فکر نمی‌کنی اگر پیام اخلاقی یکم غیرمستقیم‌تر و بدون نگاه از بالا به پایین گفته بشه، تأثیرگذارتره؟

خب این به سبکی که موردنظر ما بوده،

هر کسی باید درون خودش رو بشناسه. باید بره دنبال اون چیزی که توش استعداد داره



دارالکارتون / م. ولی زاده

هیچ وقت به این فکر کردید که شما یکم با بقیه فرق دارید؟ مثل اینکه شما به چیز به خصوص دارید که به دنیا هدیه کنید، طوری که همه مردم ببینن؟ آگه می دونید، پس دقیقاً می فهمید چه حسی داره که مثل... من باشید!

البته اینجا منظور از «من» نویسنده این سطرها نیست. این دیالوگ فیلینت لاکوود در انیمیشن خوشمزه «بری با احتمال بارش کوفته قلقلی» بود. برای اینکه اون رو بیشتر بشناسید، باید بگم فیلینت باهوش ترین احمقیه که تو دنیا هست! چرا باید شبیه فیلینت بشیم؟! چون اون پای رویاهاش ایستاد. می خواست مخترع بشه و به چیز بزرگ اختراع کنه و خوب طبیعیه که مثل بقیه آدمای باهوش و احمق به بدترین شکل ممکن این کارو می کنه. ولی مسئله این نیست که اون خرابکاری کرد، مسئله اینه که اون ایستاد. فرض کنیم فیلینت تسلیم می شد، می رفت توی مغازه ساردین فروشی پدرش و فقط ماهی می فروخت. اون وقت باید تا آخر فیلم ساردین فروختن فیلینت رو نگاه می کردیم. خب کی حوصله دیدن زندگی خسته کننده یه آدم تسلیم شده رو داره؟! این جور مواقع همه کنترل رو برمی دارن و تلویزیون رو خاموش می کنن و به سازنده فیلم فحش می دن. این همون دلیلیه که شما نباید تسلیم بشید. چون اگر بر حسب اتفاق، شما توی یه فیلم باشید و خودتون ندونید و بقیه زندگی شما رو نگاه کنن، قطعاً از اون فیلم خسته می شن. شما که نمی خواهید از بیننده های فیلم زندگیتون فحش بخورید!؟

راستش من به دوستام توصیه می کنم که تحمل داشته باشن و چند تا کار بسازن. این طوری اگر بفهمن کارشون خوب نیس، لاقل می تونن تا مطرح نشدن، دور بززن و برن دنبال یه کار دیگه.

تو الان مطرحی؟

خب قطعاً خیلی راه مونده. آدم هر چه قدر بزرگ تر می شه، گستره دیدش هم بیشتر می شه. من الان که یه سری کارهای قدیمی ترم رو می بینم، می گم شانس آوردم که اون موقع با کسی آشنا نبودم و پخشش نکردم. اما الان که جرئت پخش کارهام رو پیدا کردم، خب نقدهای مختلفی هم می شنوم که رو کیفیت کارهای بعدیم اثر داره.

از بزرگ ترها و مقامات بالا گله ای نداری؟

همدان قبلاً از نظر تعداد هنرستان و سالن نمایش ضعیف بود. البته خدارو شکر، بعد از این چند سال که جشنواره تئاتر کودک اینجا برگزار می شه، اوضاع خیلی بهتر شده. همین که اوضاع بهتر بشه خوبه...

